بسم الله الرحمن الرحیم

جزوه کتاب

مختصر المعانی جلد ۱

زندگی نامه نویسنده متن(تلخیص المفتاح)

جلال الدین محمد بن عبدالرحمن مشهور به خطیب قزوینی درسال ۶۶۶ هق در شهر موصل عراق به دنیا آمد و در همان شهر به فراگیری فرهنگ اسلامی پرداخت.

هنوز به ۲۰سالگی نرسیده بود که عهده دار منصبی دولتی در شهر ارزاوم ترکیه گردید سپس به دمشق رفت و تلاشهای علمی را پی گرفت.

هم زمان با فراگیری دانش به کارهای قضایی نیز می پرداخت و خطبه های نماز جمعه مسجد دمشق را هم ایراد می کرد از آن هنگام به خطیب دمشقی شهرت یافتند. از او در قلم و علم باغت دو کتاب به یادگار مانده است.

۱. تلخیص المفتاح (متن کتاب مختصر) که خلاصه شده قسم سوم (مفتاح العلوم)ابو یعقوب سکاکی می باشد.

۲. ایضاح

بر کتاب تلخیص المفتاح شرحهای گوناگونی نوشته شده که بعضی عبارتند از:(۱)ایضاح (۲)مواهب المفتاح فی شرح تلخیص المفتاح(۳)مطول(۴)مختصر(۵)شرح سید عبدالله(۶)شرحی که زوزنی نوشته است(۷)شرحی که خلخالی نوشته است.

خطیب از شاگردان اربلی و ابوالعباس و فاروثی بود و به مکتب شافعی گردن نهاد و بدان فتوی می داد. وی در سال ۷۳۹ هق دنیا را وداع گفت.(انا لله و انا الیه راجعون)

زندگی نامه نویسنده شرح (مختصرالمعانی)

سعدالدین تفتازانی خراسانی در سال ۷۱۲ در تفتازان متولد شد و با بسر آمدن دوران کودکی به فراگیری فرهنگ اسلامی پرداخت.

استاذان وي ،دانشمند کم مانندی بودند ،هم چون محمد بن بویهی مشهور به قطب الدین رازی.

تصانیف وي ۱ شرح تصریف ۲ شرح شمسیه ۳ مطول ۴ شرح عقاید ۵ مختصر ۶ ارشاد الهادی ۷ فتاوی حنفیه ۸ رفع النصوص ۹ شرح مفتاح

تفتازانی در علم کلام،فلسفه ،فقه ،اصول ، منطق ،ریاضیات ،و رشته های مختلف ادبی تخصص و توان ولایی داشته است.

ملا سعد شاعر توانمند ،شعر شناس ، نکته یاب، هوشمند شگفتی افرین و پژوهش گری ادب گستر بوده است

نقد خطیب قزوینی بر قسم ثالث مفتاح العلوم سکاکی

قسم سوم مفتاح العلوم نگاشته علامه ابویعقوب سکاکی از کتابهای مشهور علم بلغت نفع بیشتری داشت چون ترتیب و ویرایش کامل تر از کتابهای مشهور داشت و اصول گرد آمده در قسم سوم از کتابهای مشهور بیشتر بود.

اما محفوظ از ۱حشو ۲تطویل و تعقید نبود پس من مختصری (تلخیص المفتاح)را تألیف کردم که دارای خصوصیات ذیل می باشد. ۱ قسم ثالث مفتاح را دارا است ۲دارای مثالهای فراوان است که برای فهم مطالب لازم بوده ۳در تهذیب و تحقیق کتاب کتاهی نشده ۴ نظم و ترتیب کتاب تلخیص از کتاب مفتاح بهتر است ۵ مختصر و موجز است نه به آن اندازه که خواننده نفهمد ۶

فوائدی را ضمن مطالعه کتابهای علماء بلاغت برداشت نموده بودم به این کتاب افزودم ۷ در این کتاب مطالبی گنجانیدم که در هیچ کتابی اشاره یا تصریحی به آنها نشده بود بلکه آنها را از ضمن مقایسه کلمات علماء فن به دست آوردم

مقدمة العلم و مقدمة الکتاب

مقدمة العلم:به مجموعه ای از معانی را می گویند که آغاز کردن مسائل علم به دانستن آن مجموعه متکی(لازمی)است

مقدمة الکتاب: به قسمتی از سخن که برای ارتباط با مقصود قبل از آن آورده می شود

الفصاحة:فصاحت در لغة آشکار شدن و بیان کردن است (الظهور والابانة)

فصاحة در اصطلاح بر سه قسم است ۱کلمه۲ کلام ۳ متکلم زیرا عرب می گوید یعنی می توان وصف هر سه(کلام،کلمه ومتکلم) قرار گیرد. کلمة فصیحةٌ کلامٌ فصیحٌ و متکلمٌ فصیحٌ

البلاغه

بلاغت در لغة :به معنی رسیدن و پایان آمدن است.

بلاغت در اصطلاح :فقط صفت کلام و متکلم قرار داده می شود یعنی گفته می شود کلامٌ بلیغٌ و متکلمٌ بلیغٌ

- **سوال:**چرا بلاغت نمی تواند وصف مفرد قرار بگیرد؟
- **جواب :**چون که هیچ گاه شنیده نشده که بگویند کلمةٌ بلیغةٌ و برخی گفته اند:انگیزه این که مفرد نمی تواند وصف مفرد قرار بگیرد این است که بلاغت به اعتبار مطابقت با مقتضای حال است و این مطابقت با مقتضای حال در مفرد پیدا نمی کند چون در آن اسناد نیست.
- **سوال:** چرا مصنف فصاحت را بر بلاغت مقدم نمود؟
- **جواب:** چون شناخت بلاغت موقوف و متکی بر شناختن فصاحت است زیرا فصاحت در تعریف بلاغت به کار رفته است.
- **سوال:** چرا مصنف فصاحت مفرد را بر فصاحت کلام و متکلم مقدم نمود؟
- **جواب:** چون که فصاحت کلام و متکلم متوقف بر فصاحت مفرد هستند

فصاحت در مفرد

فصاحت در مفرد: او عبارت است از خالی بودن آن از سه چیز ۱تنافر حروف ۲غرابت۳مخالفت قیاس لغوی و برخی گفته اند: که خالی بودن سه تا مذکور و من الکراهة فی السمع(گوش آزاری و بد آهنگی کلمه)

تنافر حروف:یک ویژگی است در واژه که آن را بر زبان سنگین و گویشش را دشوار می نماید مانند مستشزرات در قول امرء القیس

غدائره مستشزرات الی العلی تضل العقاص و مثنی و مرسل

ترجمه :گیسوهای گرده گرده اش به سوی بلندی ها بر آمده بود و آن گرده ها در زیر موهای بافته و نابافته پنهان می شد.پس این شعر به خاطر کلمه مستشزرات که در آن تنافر وجود دارد ،غیر فصیح است و آن را از فصاحت خارج کرده است.

معیار و قانون در شناخت تنافر

قانون در شناخت تنافر ذوق این است هرچه را ذوقِ صحیح ،ثقیل و گفتنش را دشوار دانست آن کلمه متنافر است چه این سنگینی پدیده نزدیکی مخارج حروف باشد مانند مستشزرات و یا پدیده دوری مخارج باشد مانند مَلَعَ.

زوزنی گفته :نزدیکی مخارج حروف سبب سنگینی کلمه می شود و به فصاحت آن آسیب می رساند.

الغرابة:واژه ای است که معنی اش روشن و یا کاربردش آشنا نباشد مانند مسرج در قول عجّاج

و مقلـــــة و حاجبـــــاً مزججـــــاً   و فاحمـــــاً و مَرســـــنا مســـــرجا

ترجمه:و می نمود چشم و ابروی باریک خویش را و گیسوی زغال رنگ (سیاه) و بینی چراغ گونه اش. پس کلمه مسرج به خاطر غریب بودنش شعر را از فصاحت خارج کرده است، چون ساختار و اصل و بنیاد کلمه معلوم نیست چون تسریج در لغة عرب نداریم تا بدون درنگ بگوئیم مسرج اسم مفعول است از تسریج بنابر این ناچار به توضیح و توجیه هستیم و بگوئیم که یا منسوب به سریج است که اسم آهنگری بوده و شمشیرهای باریک و صاف را بدو نسبت داده اند منسوب است به سراج در درخشش و برق و نور.

المخالفة:کلمه بر اساس قانون وضع واژه ها نباشد یعنی بر خلاف قالبهای باشد که واضع نهاده است. مانند الاجلل بدون ادغام در الحمد للّٰه العلی الاجلل قانون این است که اجلل با ادغام گفته شود.

شعر ذیل به خاطر این که کلمه الجرشی وجود دارد از فصاحت خارج است به علت کراهة فی السمع

مبـــــارک الاســـــم اعـــــزّ اللقـــــب   کـــریم الجرشـــی شـــریف النســـب

ترجمه:او نامی فرخنده لقبی درخشنده روانی کرم خیز و دودمانی شرافتمند دارد. شعر را متبنی در مدح سیف الدولة سروده است.

الفصاحة في الكلام

الفصاحة فی الکلام: ((خلوصه من ضعف التألیف و تنافرالکلنات و التعقید مع فصاحتها))فصاحت کلام چهار قید دارد.

١. **ضعف تألیف**:یعنی سست پیوندی،نادرستی ترکیب و اشکال نحوی (ضرب زید غلامه)
٢. **تنافر کلمات** : دشواری واژها بر زبان و سختی ادای آنها

قبـــــر حـــــرب بمکـــــان قفـــــر   لـــیس قـــرب قبـــر حـــرب قبـــر

کـــریم متـــی امدحـــه امدحـــه والـــوری   معـــی و اذا مـــا لمتـــه لمتـــه وحـــدی

- **سوال**:چرا مصنف برای تنافر دو مثال ذکر نمود؟
- **جواب**:به دو انگیزه ١ مثال اول در اوج دشواری و تنافر است ولی مثال ثانی کمتر است ٢ علت تنافر در شعر اول اجتکاع است لیکن سبب تنافر در مثال ثانی اجتماع چند حرف (حرف حآء و دو هآء) و آن دو تکرار امدحه است

٣. **تعقید**: پیچیدگی لفظی و معنوی (بر دو قسم است)

(۱)**تعقد لفظی**:تباهی و ناهماهنگی در پیوند و ترکیب واژها مثل تقدیم و تأخیر نا به جا و حذف بدون قرینه و فاصله بین مبتدا و خبر و موصوف و صفت مثل شعر ذیل

و مـــا مثالـــه فـــی النـــاس مملکـــا ابـــو امـــه حـــی ابـــوه یقاربـــه

ترجمه:هیچ کس در میان مردم همانند ابراهیم نیست مگر پادشاهی که پدر و مادر آن پادشاه پدر ابراهیم است.

در این بیت در میان مبتدا و خبر (ابو امه ابوه)فصل به اجنبی (حی) آمده است و در میان موصوف و صفت(حی ـ یقاربه) نیز بوسیله ابوه فصل آمده است و مستثنی (مملکاً) بر مستثنی منه (حی) مقدم شده است و در میان بدل (حی) و مبدل منه (مثله) فصل های زیادی آمده است. پس این شعر به خاطر تعقید لفظی از فصاحت خارج است.

(۲)**تعقید معنوی**:دلالت سخن بر مقصود گوینده روشن نباشد به جهت سستی و تباهی که واقع شده در انتقال ذهن و اندیشه از معنی نخستین لغوی به معنی دومی که گوینده اراده کرده و آن خلل از این جهت است که لوازم دوری با واسطه های بسیار و قرینه های پنهان ایراد شده است.

ســأطلب بعــد الــدار عــنکم لتقربــوا و تســکب عینــای الــدموع لتجمــدا

ترجمه:حتماً آرزو می کنم دوری خانه را از شما تا نزدیک شوید و فرو می ریزد دو چشمانم اشکها را تا به خشکی گراید(از خوشحالی) این شعر به خاطر تعقید معنوی از فصاحت خارج است. چون که در این شعر دو کنایه آمده است.۱ریزش اشک کنایه از غم و اندوه ۲به خشکی گراییدن چشم کنایه از شادی رسیدن به دوشتان و این اشتباه است. و پدید آورنده تعقید معنوی به کار برده است چون ما از خشکی چشم به شادی دیدار منتقل نمی شویم.زیرا عادتاً خشکی چشم در هنگامی است که اندوه و غم برجاست لیکن اشکهای فرو خشکیده ماتم باقی است سوگ به اوج رسیده دلها شکسته ولی ولی اشکی نمانده است.

۴. **فصاحة**: فصیح بودن همه واژهایش پس اجلل،مستشزر،انفه مسرج کلام فصیح نیستند چون این سه کلمه گرچه از ضعف تألیف،تنافر کلمات،تعقید خالی هستند لیکن بعضی از واژهایش فصیح نیستند.

۵. **کثرت تکرار**:شعر زیر به خاطر کثرت تکرار غیر فصیح است.

و تســعدنی فــی غمــرة بعــد غمــرة ســبوح لهــا منهــا علیهــا شــواهد

ترجمه:یاری می کند مرا در گردابی پس از گردابی دیگر، اسب تیز رفتاری است که به نفع آن بر آمده از خودش گواه هایی است یعنی در آن نشانه هایی از نجابت هست در این شعر هآء سه بار تکرار شده پس این شعر از قلمرو فصاحت خارج است.

۶. **تتابع اضافات**:به معنی آمدن پی درپی چند اضافة است بدین گونه که کلمه بعدیش اضافة شود و کلمه بعدی به کلمه بعدی همین طور چند اضافة به دنبال هم بیاید.مانند

حمامــة جرعــی حومــة الخیــل اســجعی فانــت بمــرأی مــن ســعاد و مســمع

ترجمه:ای کبوتر کویر کناره سنگ لاخ آهنگ بخوان تو در دیدگاه سعادی و او سخن تو را می شنود. در این شعر حمامه و جرعی به حومه و حومه به الجندل مضاف شده پس به خاطر تتابع اضافات این شعر غیر فصیح است.

الفصاحة في المتكلم

الفصاحة فی المتکلم:ملکه و صفت پایداری است که به متکلم توان می بخشد تا از مقاصدش با الفاظ فصیح تعبیر کند.

البلاغة في الكلام

البلغة فی الکلام:مطابقته لمقتضی الحال مع فصاحته (فصاحة الکلام)در صورتی که مخاطب منکر است و حکم را نمی پذیرد این را حال می گویند و ایراد کلام در هیأتِ تأکید مطابق با مقتضی حال است مثل(انَّ زیداً فی الدار) چون که مخاطب متردد است و در این وقت آوردن تأکید مستحسن است.

اعتبار مناسب : آن ویژگی است که متکلم بر اساس ذوق و یا بر اساس پژوهش در آثار بلغاء لحاظ می کند و به کار می گیرد.

و لبلاغة الكلام طرفان

۱ـ **اعلی**:و آنچه نزدیک به اعلی است که به آن اعجاز می گویند.

اعجاز: آن است که سخن به اوج بلاغت برسد به گونه ای که از توان انسان خارج شود و بشر را از نبرد و همانند سازی نسبت به آن کلام ناتوان سازد.

۲ـ **اسفل**:و آن مرحله ای است که اگر سخن از آن پائین تر رود همانند صدای حیوانات می شود نزد بلغاء گرچه اعرابش صحیح می باشد.

البلاغة في المتكلم

البلاغة فی المتکلم:بلاغت در متکلم صفت دیر پا و سخت زوالی است که به او توان می بخشد تا سخن بلیغ پدید آورد.

تعریف علم:علم ملکه و صفت دیر پا و استوار است که بوسیله آن توان پیدا می شود برای ادراکات جزئیه و یا همان اصول و قواعد معلومه را علم می نامند.

تعریف علم معانی:معانی علمی است که با آن ،حالات هماهنگی لفظ عربی با مقتضی حال شناخته می شود.

- **سوال**:چرا مصنف علم معانی را بر بیان مقدم کرد؟
- **جواب**:چون علم معانی نسبت به علم بیان به منزله مفرد است نسبت به مرکب زیرا مطابقت سخن با مقتضی حال که نتیجه علم معانی است در علم بیان اغتبار شده به اضافه چیز دیگری که آن ،بیان یک معنی است به شیوهای گوناگون.

هشت باب معانی

۱ احوال اسناد خبری ۲ احوال مسند الیه ۳ احوال مسند ۴ احوال متعلقات فعل ۵ قصر ۶ انشاء ۷ فصل و وصل ۸ ایجاز و اطناب و مساوات

صدق و كذب خبر

۱ عند الجمهور:صدق خبری است که با واقع و نفس الامر هماهنگ باشد و کذب عکس آن است.

۲ عند النظام:صدق خبری است که هماهنگ با اعتقاد گوینده باشد و کذب خبری است که ناهماهنگ و غیر مطابق با اعتقاد گوینده باشد گرچه گوینده در هر دو صورت خطا باشد. بنابر این اگر کسی گوید(السماء تحتنا)و معتقد به این باشد صادق است و اگر به بر خلاف باورش بگوید (السماء فوقنا)کاذب است.

۳ عندالجاظ :انحصار خبر را در صدق و کذب نپذیرفته و به واسطه در میان صدق و کذب معتقد است. **صدق**:خبری است که مطابق با واقع باشد گوینده اعتقاد به مطابقت را داشته باشد. **کذب**:کذب خبری است که مابق با واقع نباشد و گوینده معتقد به عدم مطابقت هم باشدو. **واسطه**(لاصادق و لاکاذب)که چهار قسم است.

(۱)المطابقة مع اعتقاد عدم المطابقة (۲)المطابقة بدون الاعتقاد اصلاً (۳)عدم المطابقة مع اعتقاد المطابقة (۴)عدم المطابقة بدون الاعتقاد اصلاً

اسناد:پیوستن کلمه یا جاری مجرای کلمه به کلمهای دیگر به گونه ای که حکمی از آن بر آید یعنی مفهوم یکی بر دیگری ثابت یا نفی شود

- **سوال**:با این که ذات مسندالیه و مسند بر اسناد مقدم است پس مصنف چرا احوال اسناد را بر احوال مسند و مسندالیه مقدم داشته است؟
- **جواب**:در علم معانی تنها از حیث وصف مسند و مسندالیه بودن سخن می گوییم و چون بحث ما از حیث وصف است باید خود بحث احوال اسناد را بر آن دو مقدم بیاوریم. آنچه بر اسناد مقدم است دات مسند و مسندالیه است نه وصف این دو

فائدة الخبر و لازم فائدة الخبر

کسی که در صدد عدم اخبار است یکی از دو مطلب را افاده می کند.

۱ افاده حکم:یعنی افاده مضمون خبر مثل گفتن زید قائم به مخاطبی که قائم بودن زید را نمی داند این را فائده خبر می دانند

۲ افاده لازم حکم مثل گفتن حفظت القرآن به مخاطبی که قرآن را حفظ نموده و متکلم با گفتن این جمله می خواهد به مخاطب بفهماند که من می دانم حافظ قرآن هستی منظور متکلم اخبار به حفظ قرآن نیست زیرا مخاطب این معنا را خود می داند پس به این لازم فائدة الخبر می نامند

- **سوال**:با مخاطب خالی الذهن چگونه سخن می گوئیم؟
- **جواب**:اگر ذهن مخاطب از حکم و تردید در حکم تهی و خالی باشد پس حکم را بدون تأکید باید عنوان کرد و این را کلام ابتدائی می نامند.
- **سوال**:چه جاهائی تأکید حکم واجب و چه جاهائی مستحسن است؟
- **جواب**:اگر مخاطب به حکم تردید داشته باشد و خواهان فهمیدن حکم است آن گاه تأکید آوردن مستحسن است. تا آن تأکید را تردید را بزداید و حکم در ذهنش جایگزین شود این را کلام طلبی می گویند اگر مخاطب حکم را نپذیرد و آن را

انکار کند به حسب انکارش باید تأکید آورد این را کلام انکاریه می گویند ایراد سخن با شیوهای گذشته را ارائه سخن بر اساس (مقتضی الظاهر)نامیده می شود.

- **سوال**:شعر زیر را ترجمه نموده استشهاد آن را بیان دارید؟

فقلـــــت لمحـــــرز لمـــا التقینـــا　　　　تنکـــــب لایقطـــــرک الزحـــــام

- **جواب**: ترجمه: هنگام درگیری به محرز گفتم دور شو تا در تنگنای جمعیت به زمین نیفتی در این شعر شاعر محرز را متهم می کند به این که با سختیها نبوده و در بحران و فشار جمعیتها داخل نشده. گویا همان گونه که برای خرد سالان و زنان باید ترسید بر وی نیز باید ترسید تا پایمال نشود. امام مرزوقی می گوید این سعر دلالت بر مسخره و استهزاء دارد
- **سوال**(الف)شعر زیر را ترجمه نمائید (ب)و استشهاد آن را بیان دارید (ج)و بگوئید مثال چیست؟

جــــاء شـــــقیق عاضـــــاً رمحـــــه　　　　ان بنـــــی عمــــک فـــــیهم رمــــاح

- **جواب**: (الف) ترجمه شقیق آمده و نیزه اش را به پهنا نهاده بود گفتم بی تردید در بین عمو زادگانت نیزها است . (ب) استشهاد: غیر منکر به منزله منکر فرض شده چون نشانهائی از انکار در رفتار غیر منکر رخ داده استپس با تأکید انّ بنی عمک آن را بیان نموده و این بر خلاف مقتضی ظاهر است.

حقیقت عقلی و مجاز عقلی

- **سوال**: حقیقت عقلی را تعریف نمائید؟
- **جواب**:اسناد فعل او معناه الی ما هو له عند المتکلم(یعنی اسناد فعل یا معنای آن به آنچه فعل یا معنایش برای آن چیز است بر اساس باور ظاهری متکلم مانند فاعلٌ هنگامی که فعل معلوم باشد(ضرب زیدٌ عمروا) و مانند مفعول هنگامی که فعل مجهول باشد(ضُربَ زیدٌ) و مانند قول مؤمن(انبت اللّه البقل)
- **سوال**: حقیقت عقلی چند قسم دارد برای هریکی مثالی بزنید؟
- **جواب**:چهار قسم (۱)آنچه که هماهنگ و مطابق با واقع و اعتقاد باشد مانند قول مؤمن(انبت اللّه البقل) (۲)جائی که سخن تنها با اعتقاد برابر باشد نه با واقع مانند قول کافر(انبت الربیع البقل) (۳) جائی که سخن تنها با واقع برابر باشد نه با اعتقاد مانند سخن معتزلی هنگامی که در برابر مخاطب حالشض را پنهان می کندو به کسی که وی را نمی شناسد می گوید (خلق اللّه الافعال کلها) (۴)سخنی است که نه برابر با واقع باشد و نه هماهنگ با اعتقاد مثلاً هنگامی که کسی به دروغ بگوید (جاء زیدٌ) و کسی غر از او نداند که زید نیامده
- **سوال**: مجاز عقلی را تعریف کنیدو اسمهای دیگر آن را بنویسید؟
- **جواب**: اسناد فعل یا معنای فعل به متعلقی که فعل یا معنای فعل برای آن بنا نشده باشد غیر از آن چیزی که باید فعل یا معنایش بر آن نسبت داده می شود. اسمهای دیگر مجاز عقلی عبارتنداز :۱مجاز حکمی ۲مجاز فی الاثبات ۳ اسناد مجازی

- **سوال:**مجاز عقلی به اعتبار حقیقة الطرفین و مجاز تنها بر چند قسم است با مثال بنویسید؟
- **جواب:** بر چهار قسم است (۱) یا طرفین (مسند و مسندالیه)حقیقت لغوی هستند مانند (انبت الربیع البقل) (۲) یا مسند و مسندالیه مجاز لغوی هستند مانند (احی الارض شاب الزمان) (۳) مسند حقیقت و مسندالیه مجاز مانند (انبت البقل شاب الزمان) (۴) مسند مجاز و مسندالیه حقیقت باشد مانند (احی الارض الربیع)
- **سوال:**چرا اسناد در مثالهای زیر مجازی است؟

۱ عیشة راضه ۲ سیل مفعم ۳ شعر شاعر ۴نهاره صائم ۵ نهر جار ۶ بنی الامیر المدینة

- **جواب:** ۱ عیشة راضیه، مثال است برای جائی که فعل برای فاعل نباشد لیکن به مفعول اسناد داده شده راضیة اسم فاعل است و باید آن را مثل فعل معلوم به فاعل اسناد بدهیم بنابر این چون راضیة به جای فاعل به مفعول به اسناد داده شده. مجاز است ۲ سیل مفعم، اسم مفعول است باید مفعول به اسناد داده شود ولی به فاعل اسناد داده شده پس مجاز است ۳ شعر شاعر،شاعر اسم فاعل است باید مثل فعل معلوم به فاعل اسناد داده شود لیکن به مصدر اسناد داده شده است پس مجاز است ۴ نهاره صائم، صائم اسم فاعل است باید به فاعل اسناد داده شودلیکن به جای فاعل به (روز) که اسم زمان است اسناد داده شده است پس مجاز است ۵ نهر جار، جاز اسم فاعل است و اسناد آن به ضمیر مستتر داده شده است که مقصود از آن نهر است. پس مجاز است ۶ بنی الامی المدینة،در این مثال به جای این که ساختن به سازندگان اسناد داده شود به سبب آمر اسناد شده پس مجاز است.
- **سوال:**شعر را ترجمه کنید و بگوئید که اسناد اشاب و افنی به کرالغداة و مرالعشی حقیقت است یا مجاز؟
- **جواب:** ترجمه:خرد سالان را جوان و پیران را نابود ساخت آمدن صبحگاهان و گذشت شامگاهان اگر مؤمن این را بگوید مجاز است چون که اسناد فعل را غیر ماهو له عندالمتکلم است و اگر غیر مؤمن این را بگوید حقیقت است چون اسناد فعل الی ما هو له عندالمتکلم است
- **سوال:** اسناد میّز به جذب الیالی در بیت ذیل ابوالنجم حقیقت است یا مجاز؟

میّـــز عنـــه قنزعـــا عـــن قنـــزع   جـــذب الیـــالی ابطئـــی و اســـرعی

- **جواب:**ترجمه:موهای سرم را مجموعه مجموعه از هم جدا کرده گذشت شبهائی که به آنها گفته می شد کند یا تند بگذرید.این اسناد مجاز است چون بیت دوم ابوالنجم (افناه قیل اللّٰه للشمس اطلعی) قرینه لفظی است بر این ادعا (یعنی مجاز بودن اسناد)
- **سوال:** بعضی از آیات قرآن را که اسناد در آن مجاز است بنویسید؟
- **جواب:**۱ـ و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا . ۲ـ یذبح ابنائهم. ۳ـ ینزع عنهما لباسهما.۴ـ یوم یجعل الولدان شیبا.۵ـ و اخرجت الارض اثقالها.۶ـ یا هامان ابن لی صرحا.

نظريه علامه سكاكي نسبت به مجازعقلي

سکاکی مجاز عقلی را قبول ندارد و مجاز عقلی را در رشته استعارة بالکنایه در آورده است و. می گوید الربیع در مثال انبت الربیع البقل کنایه از انبات اللّٰه است بر اساس مبالغه در تشبیه. استعاره بالکنایه نزد علامه سکاکی عبارت است از این که: مشبه را ذکر کنی و مشبه به را اراده کنی بواسطه قرینه.و قرینه:ذکر یکی از ویژگیهای مشبه به است با مشبه

بر نظریه علامه سکاکی چهار اعتراض وارد می شود.

(۱)ظرفیة الشیئ فی نفسه، لازم می آید. مثل فی عیشة راضیه که مراد از عیشه صاحب العیشه است گویا که چنین می شود (عیشة)مراد صاحب عیشه و از ضمیر(راضیه) که نیز به عیشه بر می گردد صاحب عیشه شد پس ظرفیة الشیئ فی نفسه شد و این باطل است.

(۲) اضافة الشیئ فی نفسه،لازم می آید. مثل نهاره صائم که چنین می شود (نهاره) که مشبه است و مراد از آن شحص مشبه به است و منظور از ضمیر(نهاره) نیز شخص مشبه به است پس اضافة الشیئ بنفسه لازم آمد. و این هم باطل است

(۳) سومین ایراد الزامی به سکاکی آیه یا هامان بن لی صرحا است لازمه گفتار سکاکی این است که مشبه (هامان) آمده و اراده مشبه به (عمله وبناء)شده پس در واقع امر به عمله است نه به هامان و این لازم باطل است زیرا ما به یقین می دانیم که امر به هامان است چون او وزیر فرعون است نه کسی دیگر

(۴) اسمآء اللّٰه تعالی موقوف به شرع هستند اگر استعاره بالکنایه بگیریم پس لازم می آید مراد از (انبت الربیع البقل) فاعل حقیقی باشد یعنی انبت اللّٰه البقل و در حالی از شارع چنین شنیده نشده است. که مراد از الربیع و یا الطبیب اللّٰه تعالی باشد. پس این باطل است.

جواب از طرف مصنفﷺ:همه ای این اشکالها زمانی بر سکاکی لازم می آید که مراد از استعاره بالکنایه ذکر مشبه و مراد گرفتن مشبه به حقیقی باشد در حالی که چنین نیست مثل این جمله مخالب السبع نشبت بفلان مراد حقیقت نیست بلکه مراد کنایه است به موت

احوال مسندالیه

- **سوال**:چرا مصنف احوال مسندالیه را بر مسند مقدم کرد؟
- **جواب**:چون مسندالیه رکن بزرگتر و عظیم کلام و سخن است و نیاز به آن شدید است

اما حذفه

- **سوال**:چرا مصنف حذف مسندالیه را بر دیگر حالات مقدم داشت؟
- **جواب**: چون حذف عبارت است از عدم الاتیان به(یعنی نیاوردن و نبودن)،مسلماً بودن بر نبودن مقدم است.
- **سوال**:چرا مصنف نیاوردن مسندالیه را (به حذف)و نیاوردن مسند را(به ترک)تعبیر کرد؟
- **جواب**:برای ان که هشدار دهد که مسندالیه رکن بزرگتر کلام است و نیاز شدید به آن هست بدین گونه که اگر ذکر نشود گویا آمده و برداشته شده به خلاف مسند که این اندازه ارزشمند نیست ازین جهت هنگام حذف گویا از اول رها شده است.
- **سوال**: موارد حذف مسندالیه را بنویسید؟

○ **جواب:**

۱ـ احتراز از عبث(بیهوده)بودن کلام مثل .در اصل« انا علیل» بوده است

قـال لـی کیـف انـت قلـت علیـل | ســـهر دائـــم و لیـــل طویـــل

۲ـ عدول مخاطب از دو دلیل به قویترین آن دو . مثل

قـال لـی کیـف انـت قلـت علیـل | ســـهر دائـــم و لیـــل طویـــل

۳ـ امتحان درک مخاطب. مثل

۴ـ امتحان به مقدار تنبه(آگاهی)مخاطب. مثل

قـال لـی کیـف انـت قلـت علیـل | ســـهر دائـــم و لیـــل طویـــل

۵ـ تعظیم:گویا به حذف مسند الیه به مخاطب می فهماند که زبان من کوچکتر از ذکر نام شما است. مثل «خالق الکون» (اللّٰه)

۶ـ تحقیر گویا به حذف مسندالیه به مخاطب می فماند که نام تو ارزش ذکر کردن را ندارد. مثل «مفسد فی الارض،معین الکفار،منافق»

۷ـ امکان انکار به وقت ضرورة. مثل« فاسقٌ فاجرٌ لئیمٌ»

۸ـ تعین و مشخص بودن مسندالیه. مثل «خالق لما یشاء»(اللّٰه)

۹ـ به خاطر ادعای تعیین. مثل« وهّاب الالوف» (السلطان)

۱۰ـ ضیق مقام (به وقت غم و اندوه) مثل«غزال»(هذا) حذف شده است

۱۱ـ محافظت بر وزن شعری.مثل

۱۲ـ محافظت بر سجع، مثل من طابت سریرته حمدت سیرته (الناس حذف شده)

۱۳ـ محافظت قافیه، که در بیت زیر اصل «تردالناس الودائع »بوده است. «الناس»حذف شده است

و مـــا المـــال والاهلـــون الا ودائـــع | و لا بـــد یومـــاً ان تـــرد الودائـــع

○ **سوال:**موارد ذکر مسندالیه را بنویسید؟

○ **جواب:**

۱ـ اصل، ذکر مسندالیه است مگر آن این که دلیل و ترجیحی برای حذف باشد.مثل

۲ـ قرینه داله بر حذف ضعیف است به گونه ای که اگر مسندالیه حذف شودممکن است مخاطب متوجه نشود.مثل

۳ـ تنبیه کودنی سامع مثل (عمروٌ قال کذا)در جواب(ماذا قال عمروٌ)

۴ـ زیادة ایضاح و تقریر مثل اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون (اولئک دوم)

۵ـ برای تعظیم مسندالیه مثل. امیر المؤمنین جآء

۶ـ برای اهانت مسندالیه مثل السارق اللئیم حاضرٌ

۷ـ تبرک جستن به ذکر مسندالیه مثل محمدﷺ قال کذا
۸ـ استلذاذ به ذکر مسندالیه مثل الحبیب حاضرٌ
۹ـ بسط و گشادگی کلام محلی که متوجه کردن مسندالیه مطلوب باشد مثل هی عصای اتؤکأ علیها و اهشُ بها علی غنمی....
۱۰ـ تهدید (ترساندن مخاطب) امیر المؤمنین یأمرک بکذا
۱۱ـ اظهار تعجب مثل صبی قاوم الاسد
۱۲ـ شاهد گرفتن در موضوع و مطلبی تا بعداً مخاطب نتواند نام مسندالیه را انکار نماید. مثل «زیدٌ ضرب عمرواً»
۱۳ـ تثبت حکم برای سامع به گونه ای که نتواند انکار کند. مثل«زیدٌ ضاربُ عمروا»

معرف آوردن مسندالیه

- **سوال:**چرا مصنف﵀ در باب مسندالیه تعریف را از تنکیر و در باب مسند تنکیر را از تعریف مقدم کرد؟
- **جواب:**به خاطر این که اصل در مسندالیه معرفه بودن است و در مسند نکره.
- **سوال:**معارف را نام ببرید؟
- **جواب:** ضمیرـ علم ـ موصول ـ اسم اشاره ـ الف و لام (تعریف)ـ اضافت به مغرفه
- **سوال:**عَلم را تعریف کنید انگیزه علم آوردن مسندالیه را بنویسید؟
- **جواب:** عَلَم آن است که بر چیزی با همه مشخصات و ویژگیهایش نهاده شده باشد و انگیزه علم آوردن مسندالیه به موارد ذیل است

۱ـ در نخستین بار آن را با نام ویژه اش در ذهن شنوند حاضر کنیم.مثل «قل هو اللّٰه احد»
۲ـ جهت بزرگداشت یا کوچک کردن مسندالیه در آن القابی که شائسته چنین بزرگداشت یا تحقیر است.مثال اولی «رکب موسی»مثال ثانی «هرب فرعون»
۳ـ تا کنایه باشد از معنای که با آن تناسب دارد.مثل«زید کثیر الرماد»
۴ـ تا به وهم شنونده بیندازیم که از نام مسندالیه لذت می بریم
۵ـ تبرک جستن با نام مسندالیه.مثل «قال محمدﷺ کذا»
۶ـ برای فال نیک یا بد زدن.مثل «سعید فی دارک» و «السفاح فی دار صدیقک»
۷ـ تسجیل جای دادن حکم در ذهن مخاطب. مثل «هل اقر زید بکذا»در جواب می گوید «زید اقر بکذا»
۸ـ ترحم. مثل «المسکین جآء الیک»

- **سوال:** به چه انگیزه مسندالیه را موصول می آوریم؟
- **جواب:**به موارد زیر مسندالیه را اسم موصول می آوریم

۱ ـ جائی که متکلم غیر از صله چیزی در مورد مسندالیه نمی داند.مثل «الذین فی بلاد الشرق لا اعرفهم»

۲ـ زمانی که متکلم و مخاطب تنها از صله آگاهی دارند و غیر از آن چیزی درباره مسندالیه نمی دانند.مثل قوله تعالی «و راودته التی فی بیتها عن نفسه»

۳ـ به خاطر این که آوردن مسندالیه ناخوشایند و ناشایست است.مثل

۴ـ تا هدفی را که کلام بر آن ساخته شده است روشن و تثبیت کنیم.مثل« امرأة العزیز»

۵ـ برای بزرگ نمودن و به هراس افکندن موصول.مثل «وغشیهم من الیم ما غشیهم»

۶ـ خطای شنونده را یاد آور شویم.مثل ان اللذین ترونهم اخوانکم»

۷ـ تا به شیوه و ساختار خبر اشاره شود. مثل«اللذین یستکبرون»

- **سوال**: چرا مسندالیه را اسم اشاره می آوریم؟
- **جواب**:۱ـ تا آن را به کامل ترین شکل مشخص کنیم برای هدفی مثل مدح، ذم ،ترحم،نفی یا انکار

۲ـ تا کودن بودن شنونده را کوش زد کنیم به این گونه گویا شنونده چیز غیر محسوس را درک نمی کند

۳ـ تا نزدیکی یا دوری یا میانه(دور و نزدیک بودنش) را بیان کنیم

۴ـ گاهی برای حقارت، مسندالیه را اسم اشاره بعید می آوریم

۵ـ گاهی برای تعظیم و بزرگداشت مسندالیه را اسم اشاره بعید می آوریم

- **سوال**: چرا مسندالیه را معرف بالام می آوریم؟
- **جواب**: به دو دلیل (۱)تا اشاره کنیم به آنچه که معهود است یعنی به قسمتی از حقیقت که بین متکلم و مخاطب آشنا و شناخته شده است چه آن معهود یکی باشد یا دو یا بیشتر (۲)تا به خود حقیقت و مفهوم مسمی اشاره کنیم بدون در نظر داشتن افرادی که آن حقیقت بر آنها صادق می آید
- **سوال**:اقسام اسغراق را بیان کنید با ذکر مثال؟
- جواب: استغراق بر دو نوع است حقیقی و عرفی

حقیقی بدین شیوه که هر چه را لفظ بر اساس لغت بر آن دلالت می کند اراده شود مانند عالم الغیب والشهادة که واژه الغیب و الشهادة هر چه را که از نظر لغة غیب و شهادة را فرا می گیرد.

عرفی همه افرادی که لفظ بر آنها دلالت می کند به حسب عرف یعنی آنچه عرف و اجتماع می فهمد را فرا می گیرد مانند (جمع الامیر الصاغة) لام در الصاغة برای استغراق عرفی است و می فهماند که زرگران شهر و کشور یا زرگرهای اطراف کشور گرد آمده اند نه همه ای زگران دنیا .

- **سوال**: شعر زیر را ترجمه نموده استشهاد آن را بیان دارید؟

هــوای مــع الرکــب الیمــانین مصــعد جنیــب و جثمــانی بمکــة موثــق

- **جواب:** ترجمه معشوقه ام با کاروان یمنی ها دور می شود وی جلوتر می رود و پیکر من در مکه بند است. شهاد شعر در هوا که مسندالیه است و مضاف شده به یای متکلم و این اضافت کوتاه تر است از (الذی اهواه،الذی یمیل الیه قلبی،الذی احبه) و یکی از انگیزهای اضافه آوردن مسندالیه همین است که:اضافه کوتاه ترین راه برای حاضر کردن مستدالیه در ذهن سامع است .
- سوال:بعضی دیگر از انگیزهای مضاف آوردن مسندالیه را بنویسید؟
- جواب: ١بخاطر عظمت مضاف. مثل «عبدالخلیفة رکب» ٢به خاطر عظمت مضاف الیه مثل«عبدی حضر تعظیماً لک»٣ به خاطر عظمت غیر مضاف و مضاف الیه . مثل«عبدالسلطان عندی»۴به خاطر تحقیر مضاف .مثل «ولد الحجام حاضر» ۵ به خاطر تحقیر مضاف الیه. مثل«ضاربُ زید حاضرٌ»۶ به خاطر تحقیر غیر مضاف و مضاف الیه. مثل«ولد الحجام جلیس زید»٧ یا مسندالیه را مضاف می کنیم زیرا که اضافة مارا از شرح دادن و جدا جدا گفتن بی نیاز می کند مانند «علمآء البلد حاضرون»٨ مسندالیه مضاف آورده می شود به خاطر این که مانعی مارا از تفصیل باز می دارد.
- **سوال:**به چه انگیزهای مسندالیه را نکره می آوریم؟
- **جواب:** ١ـ تا نشان بدهیم که مسندالیه یک فرد از چیزهائی است که اسم جنس بر آنها صادق می آید مانند«جآء رجل من اقصی المدینة یسعی» ٢ـ مسندالیه نکره آورده می شودجهت تعیین یک نوع از انواع مسندالیه که آن را وحدت نوعی می گویند«و علی ابصارهم غشاوة» شاهد (غشاوة است یعنی نوع من الاغطیة) ٣ـ تعظیم و تحقیر (نکره آوردن مسندالیه برای تعظیم یا تحقیر است) مانند

له حاجب فی کل امر یشینه   و لیس له عن طالب العرف حاجب

شاهد (حاجب) که در مصراع اول برای تعظیم و در مصراع دوم برای تحقیر است. ۴ـ برای تکثیر وتقلیل ،مثال تکثیر«و ان له لابلاً و ان له لغنماً»مثال تقیل«رضوان من اللّه اکبر»

- **سوال:** فرق بین تقلیل و تحقیر و تکثیر و تعظیم در چیست؟
- **جواب:**فرق بین تعظیم و تکثیر در این است که تعظیم بر اساس بلندی مقام و والائی جایگاه و شخصیت و درجه است. و تکثیر یا بر پایه اندازه ها و مقدارها حقیقی است مثل. «ان له لابلاً » و یا بر اساس مقدارهای تقدیری می باشد مانند «رضوان من اللّه اکبر» فرق بین تقلیل و تحقیر تحقیر برای کوچک نشان دادن شخصیت و جایگاه و منزلت است و تقلیل برای کم دانستن اندازها و مقدارها است.
- **سوال:**شعر زیر را ترجمه نموده و شاهد شعر را بیان دارید؟
- **جواب:**

الالمعی الذی یظن بک الظ   ن کأن قد رأی و قد سمعا

ترجمه:تیز هوشی که به توگمان می برد به گونه ای است گویا دیده و شنیده. شاهد شعر الذی یظن بک است الالمعی را روشن وبیان می کند.

- **سوال**:چرا برای مسندالیه وصف می آوریم؟
- **جواب**: به خاطر امورات زیر

۱ـ تا بیانگر و روشن کننده معنی مسندالیه باشد

۲ـ تا اشتراک و احتمال را از مسندالیه از بین ببرد

۳ـ برای مدح و ذم مسندالیه

۴ـ برای تأکید مسندالیه

۵ـ تشخیص مقصود ما از مسندالیه

- **سوال**:چرا برای مسندالیه تأکید می آوریم؟
- **جواب**: به خاطر امورات زیر

۱ـ برای روشن ساختن و معلوم کردن مسندالیه مانند«جآئنی زید زید»

۲ـ جهت از بین بردن وهم مجاز گوئی مانند«قطع اللص الامیر»

۳ـ تا پندار اشتباه را از بین ببریم مانند« جآئنی زید زید»

۴ـ تا توهم عدم شمول و فراگیری را از بین ببریم.مانند«جآئنی القوم کلهم اجمعون»

- **سوال**: چرا مسندالیه را عطف بیان می آوریم؟
- **جواب**:به دو خاطر ۱ـ تا مسندالیه را به نام ویژه اش مشخص کنیم مانند«قدم صدیقک خالد» ۲ـ گاهی عطف بیان برای غیر توضیح می آید.مانند قوله تعالی «جعل اللّٰه الکعبة بیت الحرام قیاماً للناس»
- **سوال**: شعر زیر را ترجمه نموده و شاهد شعر را بیان دارید؟

و المـؤمن العائــذات الطیــر یمســحها ... ركــبن مكــة بــین الغیــل و الســند

- **جواب**:

ترجمه: سوگند به امان دهنده ای پناه گیرندگان(پرندگان)که دست می کشند برآنها (نوازش می کنند) راهیان مکه در بین غیل و سند. شاهد شعر در این شعر بیان با نام مخصوص متبوعش نیست الطیر عطف بیان عائذات است با این که: اسم ویژه آن نیست چون پناه گیرندگان حرم بسیارند که برخی از آنها پرنده اند و پاره ای از پرندگان نیز به حرم پناه می آوررد

- **سوال**: چرا مسندالیه را معطوف علیه قرار می دهیم؟
- **جواب**: ۱ـ برای تفصیل و گسترش مسندالیه مانند «جآءنی عمرو و زید» ۲ـ برای تعداد وگسترش مسند. مانند«جآءنی زید فعمرو، جآءنی زید ثم عمرو،جآءنی القوم حتی خالد» ۳ـ تا شنونده را از خطایش باز داریم. مانند «جآءنی زید لا عمرو»

۴ـ تا حکم را از یک محکوم علیه به محکوم علیه دیگری بر گردانیم.مانند«جآءنی زید بل عمرو» ۵ـ یا به خاطر شک در مسندالیه.مانند«جآءنی زید او عمرو» ۶ـ برای ابهام.مانند«انا او ایاکم لعلی هدیً او فی ضلال مبین» ۷ـ برای تخییر و اباحت.مانند«لیدخل الدار زید او عمرو»

- **سوال**: چرا مسندالیه را مقدم می آوریم ؟
- **جواب**:

✓ ۱ـ چون تقدیم مسندالیه اصل است مانند «ذهب زید»

✓ ۲ـ تا خبر در ذهن شنونده جایگزین شود چون مبتدا شوق انسان را نسبت به خبر بر می انگیزد. مانند واللذی حارت البریة فیه حیوان مستحدث من جمادی»

✓ ۳ـ تا به شادی کردن مسندالیه سرعت ببخشیم. مانند«سعد فی دارک»

✓ ۴ـ برای نگران کردن مخاطب شتاب کنیم.مانند«اسفاک فی دار صدیقک»

✓ ۵ـ تا به مسندالیه بفهماند که از قلب و خاطر او فراموش نمی شود. مانند«اللّٰه لا اله الا هو الحی القیوم»

✓ ۶ـ استلذاذ به نام مسندالیه (به مسندالیه می فهماند که از بردن نام او لذت مب برد) مانند«اشهد ان محمدا رسول اللّٰهﷺ»

✓ ۷ـ برای تعظیم مسندالیه. مانند«جآء موسی»

✓ برای تحقیر مسندالیه. مانند «هرب فرعون»

- **سوال**: شعر زیر را ترجمه نموده و شاهد شعر را بیان دارید؟

والـــــذی حـــارت البریـــة فیـــه   حیـــوان مســـتحدث مـــن جمـــاد

- **جواب**: **ترجمه**، آنچه آفریدگان در آن حیرانند زیستن است که پدید آمده از جماد. شاهد شعر، در این شعر الذی مبتدا است و مقدم و حارت البریةصله آن، موصول صله و شوق شنونده را نسبت به خبر بر می انگیزد و هنگامی که خبر (حیوان)فرا می رسد خوب در ذهن شنونده جایگزین می شود و(حیوان)پاسخی است به آن عطش که در جان ما پدید آمده تا بفهمیم چه چیزی است که شگفتی همه را بر انگیخته است.
- **سوال**: فائده نهادن ضمیر به جای اسم ظاهر در باب ضمیر شأن و قصه چیست؟
- **جواب**: تا آنچه بعد از ضمیر می آید خوب در ذهن شنونده جایگزین گردد زیرا شنونده هنگامی که از ضمیر چیزی نیافت آنچه به دنبال ضمیر می آید را انتظار می کشد تا از آن معنی را دریابد در این هنگام آنچه بعد از ضمیر می آید جایگزین تر می شود و پابر جای تر می ماند برای اینکه آنچه بعد از عطش و تلاش به دست می آید عزیز است نسبت به آنچه که بی رنج به دست آمده است.
- **سوال**:دو شعر زیر را ترجمه نموده استشهاد آن را بیان دارید؟
- **جواب**:

کـــم عاقـــل عاقـــل اعیـــت مذاهبـــه   و جاهـــل جاهـــل تلقـــاه مرزوقـــا
هـــذا الـــذی تـــرک الاوهـــام حـــائرة   و صـــیر العلـــم النحریـــر زنـــدیقا

ترجمه۱: چه بسا عاقل و فرزانه ای که راههای زندگیش به بن بست رسیده و چه بسا نادانی که او را روزی دار می یابی.

ترجمه۲:این است آنچه اندیشه ها را به شگفتی نشانده و دانشمند توانمند را به کفر کشانده است. شاهد شعر،(هذا)در شعر دوم اشاره به حکم غیر محسوس گذاشته است که محروم بودن عاقل و روزی یافتن نادان بود،بر اساس مقتضی ظاهر حال شاعر می بایست ضمیر بیاورد و بگوید (هو) لیکن اسم اشاره آورد تا اوج توجه اش را به مشخص کردن مسندالیه برساند چون حکم شگفتی به این مسندالیه اختصاص یافته است.

- **سوال**:شعر زیر را ترجمه نمائید. و استشهاد آن را بیان کنید؟
- **جواب**:

تعاللـــت کـــی اشـــجی و مـــا بـــک علـــة   تریـــدین قتلـــی قـــد ظفـــرت بـــذالک

ترجمه:خودت را بیمار می نمائی تا اندوه ناک گردم با اینکه بیماری نداری تو اراده کشتنم را داری و محققا به آن دست یافته اید. شاهد شعر، (ذالک)اسم اشاره است که به جای ضمیر (به) آورده شده و مقتضی ظاهر همین بود که (به)بگوید پس به جای (به) (ذالک)آمده تا کشتن خویش را چون محسوس جلوه دهد.

- **سوال**: سوال:شعر زیر را ترجمه نمائید. و استشهاد آن را بیان کنید؟
- **جواب**:

الهـــی عبـــدک العاصـــی اتـــاک   مقـــر بالـــذنوب و قـــد دعـــاک

ترجمه:خداوندا بنده ای گناه کارت به نزدت آمده به گناهانش گردن نهاده و تو را می خواند. شاهد شعر،عبدک است شاعر نگفته (انا اتیتک)و به جای (انا) عبدک را آورده تا هم امکان داشته باشد برای آن ،صفت عاصی را بیاورد و هم این لفظ (عبدک العاصی)فروتنی و نیاز به رحمت و انتظار محبت را جلوه گر سازد. پس در این شعر شاعر اسم ظاهر به جای ضمیر برای استعطاف آورده است.

التفات

- **سوال**:التفات را تعریف نمائید؟
- **جواب**: در تفسیر التفات دو مذهب است ۱ـ مذهب سکاکی ۲ـ مذهب جمهور

۱ـ سکاکی می گوید :التفات آن است که کلام اقتضای یکی از،تکلم،خطاب،غیبت را نماید و متکلم خلاف آن را بیاورد مانند «فاذا عزمت فتوکل علی اللّٰه» به جای «علیّ»

۲ـ جمهور می گویند:التفات عبارت است از بیان یک معنی به یکی از شیوهای سه گانه(تکلم ،خطاب،غیبت) بعد از این که آن معنی به شیوه ای دیگری از این سه(تکلم ،خطاب،غیبت)بیان شده باشد و به شرط این که بیان دوم بر خلاف مقتضی ظاهر و

انتظار شنونده باشد. مانند«ایاک نعبد»بعد از این که «الحمد للّه رب العالمین الرحمن الرحیم الخ» به صورت غائب ذکر شده است.

- **سوال**:شعر زیر را ترجمه نمائید و شاهد شعر را بیان کنید؟

و نحـــن اللـــذون صـــبحو الصـــباحا   یـــوم النُخیـــل غـــارةً ملحاحـــا

- **جواب**: ترجمه مائیم که آمدیم در آن صبح گاه روز جنگ نخیل مصرانه برای غارتگری شاهد شعر شاعر در آغاز شعر ضمیر متکلم «نحن» آمده و بعد از آن اسم موصول« اللذون» و در حکم غائب است ولی تعبیر دوم «اللذون» مخالف با مقتضی ظاهر حال نیست و از این رو التفات نامیده نمی شود[۱].
- **سوال**:در آیات زیر چه نوع التفات وجود دارد؟
- **جواب**:

✓ ۱ـ «و مالی لاعبدالذی فطرنی و الیه ترجعون» التفات از تکلم به خطاب است مقتضی ظاهر حال «ارجع »بود و لیکن «ترجعون» آمده است

✓ ۲ـ «انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر» التفات از خطاب به غائب است مقتضی ظاهر «فصل لنا»بوده است.

✓ ۳ـ «حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم » التفات از خطاب به غائب است مقتضی ظاهر حال «بکم»بوده است.

✓ ۴ـ «اللّه الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقنه»التفات از غائب به تکلم است مقتضی ظاهر «فساقه»بوده است

✓ ۵ـ «مالک یوم الدین ایاک نعبد»التفات از غائب به خطاب است مقتضی ظاهر «ایاه»بوده است

- **سوال**:دو شعر زیر را ترجمه نموده بنویسید که چه نوع التفاتی در آن صورت گرفته است؟
- **جواب**:

طحـا بـک قلـب فـی الحسـان طـروب   بعیـــد الشـــباب عصـــر حـــان شـــیب

یکلفنـــی لیلـــی و قـــد شـــط ولیهـــا   و عـــادت عـــواد بیننـــا و خطـــوب

ترجمه۱:تو را به هر سوء کشانده و نابود کرده دلی که در عشق و عشق با خوب رویان طربناک است در هنگامی که جوانی تازه گشته و پیری از راه می رسد.

ترجمه۲:لیلی رنجهای دوریش را به من تحمیل می کند با این که پیوند با او دور است و دشواریها و رویداده به میان آمده است،این شعر مثال التفات از خطاب به تکلم است

- **سوال**:حکمت و فلسفه نیکوئی التفات را بیان فرمائید؟

---

[۱] چون شرط التفات این بود که بر خلاف مقتضی ظاهر و انتظار شنونده باشد

- **جواب**: حکمت و فلسفه نیکوئی التفات این است که سخن هنگامی که از شیوه و اسلوبی به شیوه و اسلوب دیگری نقل داده می شود آن سخن بهتر است از نظر تازه و نو بودن برای شادابی و شنونده و بیدارگری بیشتری برای توجه و گوش فرا دادن پدید می آورد.

القلب

- **سوال**: قلب را تعریف نموده ،بنویسید که آیا قلب مورد قبول است یا خیر؟
- **جواب**:قلب آن است که :یکی از اجزای سخن به جای جزء دیگر و جزء دیگر به جای آن گماشته شود. مانند«عرضت الناقة علی الحوض» به جای «عرضت الحوض علی الناقة». سکاکی قلب را مطلقاً چه نکته لطیفی داشته باشد چه نداشته باشد پذیرفته است و گفته است که قلب از چیزهائی است که سخن را تمکین می کند. اما غیر سکاکی به طور مطلق آن را نپذیرفته زیرا آن عکس مطلوب و نقیض مقصود است. سخن حق این است که اگر قلب اعتبار و نکته لطیفی غیر از تمکین شدن که مولود خود قلب است داشته باشد پذیرفته می شود.
- **سوال**: دو شعر زیر را ترجمه نموده استشهاد آن را بیان دارید؟
- **جواب**:

و مـن یـک امسـی بالمدینـة رحلـه   فـانی و قیـار بهـا لغریـب

ترجمه:هر کس روز را سپری کند خانمانش در مدینه است(او شادمان است) من و قیار در مدینه غریبه هستیم. شاهد شعر ،قیار است که خبرش حذف شده است به خاطر کوتاه بودن سخن و گریز از بیهوده گفتن و به خطر تنگنای مقام و هم چنین به خاطر پاس داشتن وزن شعری

- **سوال**: شعر را ترجمه نمائید و شاهد آن را بیان نمائید؟
- **جواب**:

نحـن بمـا عنـدنا و انـت بمـا عنـدک   راض و الـرأی مختلـف

ترجمه: ما به آنچه داریم و تو به آن چه داری خشنود هستی و اندیشه ها گوناگون است. شاهد شعر «نحن» در این شعر مبتدا است و خبرش «راضون» به خاطر اختصار و احتراز عن العبث حذف و ضیق مقام و هم چنین پاس داشتن وزن شعری حذف شده است

- **سوال**: شعر زیر را ترجمه نموده استشهاد آن را بیان دارید؟
- **جواب**:

ان محـل و ان مـرتحلا   و ان فـی السـفر اذ مضـو مهـلا

ترجمه: بی تردید برای ما ماندن و برای ما کوچ کردن است و بی شک رفتگان چون در گذشته اند ماندگارند(بر نمی گدند). شاهد شعر. «لنا» است که به خاطر اختصار و گرایش به دلیل قوی تر یعنی دلیل عقلی و محافظت وزن شعری حذف شده است

- **سوال**:شعر را ترجمه کنید و شاهد شعر را بنویسید؟
- **جواب**:

او کلمـــــا وردت عکـــــاظ قبیلـــــة بعثـــو الـــــی عــــــریفهم یتوسَّــــم

ترجمه: هرگاه قبیله ای به بازار عکاظ می آمد سرپرست و سرشناسان را به سوی من می فرستادند و او لحظه به لحظه چهرها را می کاوید و می نگریست. شاهد شعر،«یتوسم» است که مسند به صورة فعل آمده و نشان می دهد که کاویدن و نگریستنِ آن شخص لحظه به لحظه دم به دم و ذره به ذره بوده که یکی از انگیزهای فعل آوردن مسند همین است.

- **سوال**:شعر را ترجمه نموده شاهد آن را بیان نمائید؟
- **جواب**:

یـــألف درهـــم المضــــروب صـــرتنا لکـــن یمـــر علیهـــا و هـــو منطلـــق

ترجمه:درهم مسکوک با کیسه ما انس نمی گیرد لیکن بر آن می گذرد در حالی که پیوسته رفتنی ست. شاهد شعر،«منطلق»است که اسم واقع شده و پیوستگی و دوام را می رساند